

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۲ - ۱۴۰۱



الفهرس

| المقدمة | |
|---------|--|
| ۳ | الدرس الأول الدين والتدين |
| ۴ | المعجم |
| ۵ | حوال النص |
| ۵ | إِغْلَمُوا - معاني الحروف المشبهة بالفعل ولا النافية للجنس |
| ۸ | التمارين |
| ۱۴ | البحث العلمي |
| ۱۵ | الدرس الثاني مكة المكرمة والمدينة المنورة |
| ۱۵ | المعجم |
| ۱۶ | حوال النص |
| ۱۸ | إِغْلَمُوا - أحوال (قيد حالت) |
| ۲۰ | التمارين |
| ۲۵ | الدرس الثالث الكتب طعام الفكر |
| ۲۷ | المعجم |
| ۲۷ | حوال النص |
| ۲۸ | إِغْلَمُوا - الابهتاء و أسلوب الجمهور |
| ۳۱ | التمارين |
| ۳۸ | الدرس الرابع الفرزدق |
| ۴۰ | المعجم |
| ۴۰ | حوال النص |
| ۴۱ | إِغْلَمُوا - المفعول المطلق |
| ۴۳ | التمارين |
| المعجم | |

الدرس الأول برگرد

﴿... أقم وجهك للدين حنيفاً﴾ ^{حال} ^{یونس: ۱۰۵}

با یکتاپرستی به دین روی آور.

﴿التدين والتدين دين و دینداری

التدين فطري في الإنسان. و التاريخ يقول لنا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می گوید:

لا شعب من شعوب الأرض إلا و كان له دين و طريقة للعبادة. ^{اسم لای نفی جنس}

هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست مگر اینکه برای عبادت دین و روشی داشته باشد (دارد).

فالتأثر القديمة التي اكتشفها الإنسان، و الحضارات التي عرفها من خلال الكتابات و النقوش و الرسوم و التماثيل ، تؤكد

اهتمام الإنسان بالدين

پس آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها (کتیبه‌ها) و کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) و نقاشی‌ها و تندیس‌ها (پیکره‌ها، مجسمه‌ها) شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

و تدل على أنه فطري في وجوده؛ ولكن عبادته و شعائره كانت خرافية؛ مثل تعدد الآلهة و تقديم القرابين لها لكسب رضاها و تجنب شرها.

و بر اینکه این (دینداری) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است، دلالت می‌کند؛ ولی عبادت‌ها و مراسم (آیین‌هایش) خرافی بود؛ مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن قربانیان به آنها (به خدایان) برای به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی‌شان.

و ازدادت هذه الخرافات في أديان الناس على مر العصور! ^{جمله حالیه} ولكن الله تبارك و تعالى لم يترك الناس على هذه الحالة؛ فقد قال في كتابه الكريم: ^{صفت}

در گذر زمان این خرافه‌ها در دین‌های [ادیان مختلف] مردم افزایش یافت. ولی خدای- پر برکت و بلند باد نام او- مردم را در این حالت رها نساخت؛ پس (قطعاً) در کتاب با کرامتش فرموده است:

﴿أيا يحسب الإنسان أن يترك سدى﴾ ^{حال} ^{آية: ۳۱} أيا انسان گمان می‌کند (می‌پندارد) بیهوده و پوچ رها می‌شود؟! ^{صفت}

لذلك أرسل إليهم الأنبياء ليبينوا الصراط المستقيم و الدين الحق.

بدین سبب پیامبران را به سوی‌شان فرستاد تا راه راست و دین حق را آشکار کنند. (توضیح دهند)

و قد حدثنا القرآن الكريم عن سيرة الأنبياء عليهم السلام و صرايحهم مع أقوامهم الكافرين. ^{صفت}

و قرآن کریم درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکش و درگیری آنها با اقوام کافرشان با ما سخن گفته است.

۱- العصور (دوره‌ها، زمان‌ها): جمع مکسر، مفردها «العصر» / مر العصور: گذر زمان

۲- صفت در عربی با موصوف خود مطابقت می‌کند ولی در فارسی به شکل «مفرد» ترجمه می‌شود.

مفعول

وَ نُنذِرُ مَثَلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و باید یاد کنیم مثالی را ابراهیم خلیل درود بر او باد را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

وقتی

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فِئَاسًا، وَ كَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم درود بر او باد تنها ماند، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها بجز بت بزرگ را در معبد (پرستشگاه) شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفِئَاسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تیر را بر دوش او (بت بزرگ) آویخت و پرستشگاه را ترک کرد.

حال

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم درود بر او باد همو این کار را کرده است (کننده کار است)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند (آوردند) و از او پرسیدند:

﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَلْهِنَاتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^{الأنبياء: ۶۳} ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: ﴿لَمْ تَسْأَلُونِي؟! إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می‌پرسید؟! از بت بزرگ پرسید.

« بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: «إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا».

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند. (ترجمه مولف)

فعل امر

وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^{الأنبياء: ۶۸} و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَذَفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

المعجم

| | | |
|---|--|--|
| أَحْضَرُ: آورد، حاضر کرد | حَرَّقَ: سوزاند | الْقَرَابِينُ: قربانی‌ها «مفرد: الْقَرَبَانُ» |
| الْأَصْنَامُ: بت‌ها «مفرد: الصنم» | الْحَنِيفُ: یکتاپرست | الْكَتِفُ، الْكَتِفُ: شانه «جمع: الْأَكْتافُ» |
| أَقِمَّ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أَقَامَ/ مُضَارِع: يُقِيمُ) | السُّدَى: بیهوده و پوچ | كَسَرَ: شکست |
| بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَسُ) | السَّيْرَةُ: روش و کردار، سرگذشت | النَّقُوشُ: کنده‌کاری‌ها، نگاره‌ها «مفرد: النَّقْشُ» |
| الْتَجَنَّبُ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّبُ) | الشَّعَائِرُ: مراسم | |
| | النِّزَاعُ: کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلْمُ | |
| | عَلَّقَى: آویخت | |
| | الْفِئَاسُ: تیر «جمع: الْفُؤُوسُ» | |

بَدَأَ + فعل مضارع (بَيَّهَامَسُونَ): بدأ به معنای «شروع به کردند» و فعل مضارع معمولاً به شکل «مصدر» ترجمه می شود.
 نقوش را با کلمه نقاشی اشتباه نگیرید. الرُّسْمُ : نقاشی ، النقش: کنده کاری
 لَمْ و لَمْ ← ل = ما = لَمْ به معنای چرا (لَمْ تَسْأَلُونَ : چرا می پرسید؟!) / لَمْ + مضارع تغییر یافته = معادل ماضی منفی (لَمْ تَسْأَلُوا: نپرسیدید)

حول النص برگرد

- ✓ x
- ✓ ۱. كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا.
- x ۲. عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَيْفِ أَصْعَرَ الْأَصْنَامِ.
- x ۳. لَمْ يَكُنْ الْبَعْضُ الشُّعُوبِ دِينَ أَوْ طَرِيقَةً لِلْعِبَادَةِ.
- ✓ ۴. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ.
- ✓ ۵. إِنَّ التَّدْيِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ.
- ✓ ۶. لَا يَتَزَكَّ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدَى.

إِعْلَمُوا هـ برگرد

معاني الحروف المشبهة بالفعل، و لا النافية للجنس

۱- الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ ، أَنْ ، كَأَنَّ ، لَكِنْ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:
 ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةِ:

📖 **أَنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:
 ﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةِ:

نکته: «**أَنَّ**» هیچوقت اول جمله نمی آید.

✓ معمولاً «**لِأَنَّ**» به معنای «**زیرا، برای اینکه**» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟
 پاسخ: لِأَنَّ بَطَاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةٌ.
 چرا با هواپیما سفر نکردی؟
 زیرا بلیط هواپیما گران است.

^۱ لَمْ يَكُنْ = ما كان (نبود) معادل ماضی منفی / ل اول جمله اسمیه به معنای دارد/ لَمْ يَكُنْ ل = ما كان ل (نداشت)

^۲ برای تأکید: إِنَّ/ برای ربط: أَنَّ/ برای تشبیه: كَأَنَّ، اگر خبرش جامد باشد به معنی «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گویی».
 / برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام: لَكِنَّ/ برای تمثی و آرزو: لَيْتَ/ برای ترجی و امید: لَعَلَّ

📖 **كَانَ**: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَانَتْهُنَّ أَيُّقُوتٌ وَ الْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ۸
 ○ آنان مانند یاقوت و مرجانند.
 كَانَتْ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرِكُ. گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای ولی و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۳
 بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النَّبَأُ: ۴
 و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا * عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الرَّحْمَنُ: ۳
 بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

* الْقُرْآن: خواندن (برای دبیر: قرآن؛ حال موطنه، جعل: فعلدو مفعولی، ه: مفعول اول، عربياً: مفعول دوم/ عَقَلَ: خردورزی کرد / لیت و لعل + فعل مضارع = معادل مضارع اخباری یا مضارع التزامی / لیت + ماضی = بر اساس سیاق جمله ماضی معنا می کنیم (حالا یا ماضی ساده یا ماضی بعید یا ماضی استمراری)

⊕ **تذکر مهم:** در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت (بافت سخن) توجه کرد.

ترجمه، هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناخت ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

كَمْ إِخْتَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

معادل ماضی استمراری

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ الرَّحْمَنُ: ۵۶
 اکنون روز رستاخیز است، ولی شما خودتان نمی دانستید! (فولادوند) و این، روز قیامت است و شما نمی دانسته اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوضٌ﴾ الصُّفَّ: ۴

بی گمان خداوند کسانی را صف در صف در راه او می جنگند، دوست می دارد؛ گویی ایشان ساختمان استوارند.^۳

* الْبَعْثُ: رستاخیز / الْبَنِيَانُ الْمَرْصُوضُ: ساختمان استوار

^۳ ترجمه فولادوند: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند.

۲- لَا النَّافِيَةَ لِلْجَنَسِ

تاکون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بُجُنُودٍ؟ لا، أَنَا مِنْ يَرْجُودٍ.
۲. لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.
۳. لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اَوَّل و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود. در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:
 ﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۲ جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست) لا كُنْزٌ أَغْنَىٰ مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

که إختبر نفسك (۲): ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رسول الله ﷺ

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار (عمل) باشد.
 خیر با الف و لام : (الخیر) و خیر بعد از لای نفی جنس ، اسم تفضیل نیستند.

۲- لا جِهَادَ كِجِهَادِ النَّفْسِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست.)

۳- لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.

۴- لا فَقرٌ كَالْجَهْلِ و لا مِراثٌ كَالْأَدَبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.

۵- لا سوءٌ أَسْوَأُ مِنَ الْكُذِبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ بدی‌ای از دروغ بدتر نیست.

که إختبر نفسك (۳): إِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَلِيبَةٍ ، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

۱- ﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الْأَنْعَامُ: ۱۰۸

و کسانی را که به جای خدا فرا می‌خوانند؛ زیرا که به خدا دشنام دهند....

دشنام ندهید / حرف نهی (برای دبیر: «ف» در «فیسبوا»: فای سببیه است؛ به معنای «زیرا که، که» برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)

۲- ﴿وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ يونس: ۶۵

گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی، همه خداست.

نباید اندوهگین سازد - از آن / حرف نفی

۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزُّمَر: ۹
آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابرند؟
همی دانند / حرف نفی

لای نفی جنس

۴- ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶
[ای] پروردگار ما، آنچه هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما
تحمل نکن / حرف نفی

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما یلی: آنچه می آید ۲- ماضیه «حَمَلٌ»: تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تفعیل)

التمارین برگرد

● التمرین الأول: أی کلمة من کلمات معجم الدرس تناسب التوضیحات التالیة؟

۱- آله ذات ید من الخشب و سن عریضة من الحديد یقطع بها:
ابزاری دارای دسته ای چوبی و دندانه ای پهن از آهن که به کمک آن [اشیا] قطع می شود. / الفأس: تبر

۲- تمثال من حجر أو خشب أو حديد یعبد من دون الله:
تندیس (پیکره ای) از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می شود. / الصنم: بت

۳- عضو من أعضاء الجسم یقع أعلى الجذع:
اندامی از اندام های بدن که در بالای تنه واقع است. / الکتف: شانه

۴- التارک للباطل و المتماثل إلى الدین الحق:
ترک کننده باطل و متمایل به دین حق (کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است). / الحنیف: یکتاپرست

۵- إنهم بدؤوا یتکلمون بکلام خفی:
قطعاً ایشان به زبانی پنهان شروع به سخن گفتن کردند. / بدؤوا یتها مسون: شروع به پیچ کردن

۴ اعلی: بر وزن افعال اسم تفضیل است به معنای «بالتر، بالا، بالایی، فوقانی»

● التمرین الثانی: تَرَجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ. برگرد

۱- ﴿... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ مَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٨﴾﴾^{یس: ۲۶ و ۲۷}
گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من بدانند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داد.

الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ: لَيْتَ

۲- ﴿... لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾^{التوبة: ۴۰}

اندوهگین نباش زیرا (که) خدا با ماست.

الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ: إِنَّ

إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل معمولا برای تاکید است و هنگام ترجمه از قیود تاکید «قطعا، بی گمان، حتما، برآستی و همانا» استفاده می کنیم ولی گاهی معنای «که، زیرا» می دهد.

بطور مثال وقتی بعد از فعل امر، فعل نهی یا شبه امر (عليك) بیاید، میتوان «که و زیرا» معنا کرد.

۳- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾^{الصفات: ۳۰}

هیچ خدایی جز خداوند نیست.

لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا إله)

۴- لا دِينَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (مفهوم: کسی که به تعهد خود وفا نمی کند از دین بی بهره است).

کسی که هیچ [وفای به] عهد و پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.

لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا دین) و (لا عهد)

۵- إِنَّ مِنْ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ صَیْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدار: خانه (= البيت)

از سنت است که مرد (منظور میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود.

الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ: إِنَّ

● التمرین الثالث: برگرد

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيِّنِ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطُّ.

^۰ «قِيلَ (گفته شد)، يُقَالُ (گفته می شود) فعل مجهول است و «قَالَ (گفت)، يَقُولُ (می گوید)» فعل معلوم است.

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من می دانستند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!» (مکارم شیرازی) / بدو گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می دانستند که پروردگار مرا چگونه آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.» (فولادوند)

^۱ اندوه مدار که خدا با ماست. (فولادوند)

^۲ معبودی جز خدا وجود ندارد. (مکارم) / خدایی جز خدای یگانه نیست. (فولادوند)

آیه کامل آن: إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ : چون به آنان گفته می شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می کردند،

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِمَّا النَّاسُ لِأُمَّ وَ لِأَبٍ
 هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قَضَةٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ
 بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ^۱ هَلْ سَوَى^۲ لَحْمٍ وَ عَظْمٍ^۳ وَ عَصَبٍ^۴
 إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به **دودمان** هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.
 آیا **آنان را می بینی** (می پنداری) که از نقره، آهن، **مس** یا طلا آفریده شده اند؟
 بلکه آنان را می بینی (می پنداری) از **تکه گلی** آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و **استخوان** و پی اند؟
 افتخار **تنها** به خردی استوار، **شرم**، پاکدامنی و ادب است.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمَ الْفَاعِلِ (الْفَاخِرُ، ثَابِتٌ) ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ (خُلِقُوا) ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرورَ (بِالنَّسَبِ) / لِأُمَّ ، لِأَبٍ / مِنْ قَضَةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ ، وَ الصِّفَةَ (ثَابِتٌ) وَ الْمَوْصُوفَ (عَقْلٌ)

۱- الطين: گل ۲- سوى: به جز ۳- العظم: استخوان «جمع: العظام» ۴- العصب: پی

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. **برگرد**

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَةَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ وَ نَوْعَ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.
 الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ: لَا يُذَكَّرُ / نَوْعَ «لا» در (لَا يُذَكَّرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لا» در (لَا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُضْبَ مَفْسَدَةٌ^۱. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ) خشمگین مشو؛ زیرا (که) خشم مایه تباهی است.
 نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا فَفَرَّ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا) هیچ نداری و فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
 الْمُضَافَ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ) / نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۴- لَا تُطْعِمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ مُفْرَدَ «مَسَاكِينَ») از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید.
 نَوْعَ «لا» در (لَا تُطْعِمُوا): حرف نهی؛ در (لَا تَأْكُلُونَ): حرف نفی مضارع / مُفْرَدَ «مَسَاكِينَ»: مسکین

۵- لا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فِعْلُ النَّهْيِ، وَ مُضَادَّ عَدَاوَةَ)

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.

فِعْلُ النَّهْيِ: «لا تَسُبُّوا» / مُضَادَّ عَدَاوَةَ: صَدَاقَةٌ

۶- خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ)

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.

الْحَقُّ: مفعول به / الْبَاطِلُ: مضاف الیه / الْبَاطِلُ: مفعول به / أَهْلُ: مجرور به حرف جرّ الْكَلَامِ: مضاف الیه

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن (برای دبیر: (برای دبیر: «ف» در «فَتَكْتَسِبُوا»: فای سببیه است به معنای «زیرا که، که»؛ برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)

۳- خُذُوا: بگریزید ← (أَخَذَ: گرفت) ۴- كَوْنُوا: باشید ← فعل امر است . ماضی آن می شود: كانوا: بودند، كُنْتُمْ: بودید، كان: بود

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

● التمرین السادس: اقرأ هذه الأنشوة! ثم ترجمها إلى الفارسیة. برگرد

| | | |
|-----------------------------|--------------------------------------|----------------------------------|
| ۱- جَلَسَ: نشست | جَلَسْنَا: نشستیم | لا تَجَلِسُوا: ننشینید |
| ۲- أَجَلَسَ: نشانید | أَجَلِسُ: نشان | لا تَجَلِسِي: نشان |
| ۳- عَلِمَ: دانست | قَدْ عَلِمْتَ: دانسته‌ای | سَيَجَلِسُ: خواهد نشانید |
| ۴- عَلَّمَ: یاد داد | إِعْلَمَ: بدان | لَمْ أَعْلَمَ: ندانستم |
| ۵- قَطَعَ: برید | عَلَّمَ: شاید یاد بدهد | لا يَعْلَمُ: نمی‌داند |
| ۶- انْقَطَعَ: بریده شد | أَعْلَمَ: یاد می‌دهد | لَنْ يُعْلَمَ: یاد نخواهد داد |
| ۷- غَفَرَ: آمرزید | قُطِعَ: بریده شد | لِيُعْلَمَ: باید یاد بدهد |
| ۸- اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست | الْمَقْطُوعُ: بریده شده | كَانَا يَقْطَعَانِ: می‌بریدند |
| | مَا انْقَطَعَ: بریده نشد | لا تَقْطَعُ: نبر |
| | الْانْقِطَاعُ: بریده شدن | سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد |
| | قَدْ غَفَرَ: آمرزیده است | لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد |
| | الْمَغْفُورُ: آمرزیده شده | لا يُغْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود |
| | قَدْ اسْتَغْفَرْتُ: آمرزش خواسته‌اید | الْغَفَارُ: بسیار آمرزنده |
| | لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند | الْاسْتِغْفَارُ: آمرزش خواستن |
| | | أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم |

یا اِلهی

یا اِلهی ، یا اِلهی یا مُجِيبٌ^۲ الدَّعَوَاتِ
اِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً وَ كَثِيراً الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ اَمَلًا الصَّدرَ اَنْشِراحاً^۳ وَ فَمِیْءٌ بِالْبَسَمَاتِ^۴
وَ اَعْنِی^۶ فِی دُرُوسِی وَ اَدَاءِ الْاُواجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اَنْزِرْ^۷ عَقْلِی وَ قَلْبِی بِالْاَعْلُومِ التَّافِعَاتِ
وَ اِجْعَلِ التَّوْفِیقَ حَظِّی^۸ وَ نَصِیبِی فِی الْحِیَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْیَا سَلاماً^۹ شامِلاً کُلَّ الْجِهاَتِ
وَ اِحْمِنی^{۱۰} وَ اِحْمِ بِلادِی مِنْ شُرُورِ الْحادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.
و مرا و کشورم را، از پیشامدهای بد نگهداری کن.

- ۱- الأَنْشُودَة: سرود «جمع: الأناشید» ۲- الْمُجِيب: برآورنده ۳- الْاِنْشِراح: شادمانی ۴- فَم: دهان
۵- الْبَسَمَات: لبخندها «مفرد: الْبَسْمَة» ۶- اَعْنِی: مرا یاری کن (اَعانَ، يُعینُ / اَعِنَ + نون وقایه + ی)
۷- اَنْزِر: روشن کن (اَنارَ، يُنیرُ) ۸- الْحَظُّ: بخت «جمع: الْحُظُوظ» ۹- السَّلام: آشتی، صلح
۱۰- اِحْمِنی: از من نگهداری کن (حَمَى، یَحْمِی / اِحْمَ + نون وقایه + ی)

● التَّمْرِینُ السَّابِعُ: ضَعْ فِی الْفَرَاغِ کَلِمَةً مُنَاسِبَةً. بَرِّکِرْ

- ۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (أَنَّ □ □ □ □ □) إِنَّ □ □ □ □ □
امام حسن علیه السلام فرمود: بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست.
(أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ إِنَّ: اول جمله برای تأکید می‌آید./ لِكِنَّ: برای کامل کردن جمله قبل خود)
- ۲- سُئِلَ الْمُدِيرُ: أ في الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ □ □ □ □ □) فَإِنَّ □ □ □ □ □
از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»
لِأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند./ لا: لای نفی جنس بر سر اسم مبنی بر فتح و نکره وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۳- حَصَرَ السُّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ □ لِكِنَّ □ لَعَلَّ □)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.

أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لِكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۴- تَمَنَّى الْمَزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ □ لِأَنَّ □ لَيْتَ □)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار ببارد!»

كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ □ لِأَنَّهُ □ لَيْتَ □)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا»/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۱. تَمَنَّى: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى»

● التمرين الثامن: أكمل ترجمة هذا النص؛ ثم اكتب المحل الإعرابي للكلمات التي تحتها خط. برگرد

حين يرى «الطائرُ الذكيُّ» حيواناً مُفترساً قُربَ عَشِيهِ، يتظاهرُ أمامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ

الْمُفْتَرِسِ، هَذِهِ الْفَرِيْسَةُ، وَ يَتَّبَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ انْقِاذِ

حَيَاةِ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بَعْتَةً.

مضاف اليه



پرنده باهوش هنگامی که جانورِ درنده‌ای را نزدیکِ لانه‌اش می‌بیند،

روبه رویش وانمود می‌کند که بالش شکسته است،

در نتیجه جانورِ درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار دور می‌شود و وقتی که این

پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجاتِ زندگی جوجه‌هایش مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند.

الطَّائِرُ: فاعل / حَيَوَانًا: مفعول / مُفْتَرِسًا: صفت / عَشٍ: مضاف اليه / الْحَيَوَانُ: فاعل / الْمُفْتَرِسُ: صفت / عَنِ الْعُشِّ: جارٌ و

مجرور / خِدَاعِ: مجرور به حرف جرّ / حَيَاةِ: مضاف اليه

۲- مَكْسُور: شکسته ۳- تَبِعَ: تعقیب کرد ۴- الْفَرِيْسَةُ: شکار «جمع: فرائس» ۵- تَأَكَّدَ: مطمئن شد ۶- خِدَاعِ: فریب

۸ [دل] دل: دلیل و راهنما، ارشاد، برهان، کتاب راهنمای جهانگردان به راهها و اماکن و هتلها و جز آنها در يك کشور - ج أدلة و أدلاء

۹ **الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ** برگرد

إِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ ضَعُهَا فِي مُدَوَّنَتِكَ أَوْ مُدَوَّنَةِ مَدْرَسَتِكَ . با نکه داشتن دکمه کنترل و کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال أَحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)

شهید محمدعلی رجایی:

(زادروز ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین- شهادت ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس جمهور ایران بود که در بمب گذاری دفتر نخست وزیری شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود.

پس از انقلاب در کابینه «مهدی بازرگان» وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب « ابوالحسن بنی صدر » به عنوان رئیس جمهور، شهید رجایی به عنوان نخست وزیر معرفی شد. وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور برگزیده مردم بود.

در پایگاه اطلاع رسانی حوزه می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <https://hawzah.net/fa/Question/View/۷۲۷۵/>

شهید مهدی باکری:

(متولد ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب، شهادت ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید و پیکرش در «دجله» ناپدید شد. شهید باکری از سرشناس ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.

در سایت زیر می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <http://hamshahrionline.ir/details/۲۰۵۵۲۸>

^۹ هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^۱ مُدَوَّنَةٌ: وبلاگ، سایت

الدرس الثاني بركرد

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

﴿مَكَّةَ الْمَكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ﴾

مکه مکرمه و مدینه منوره

جلسه أعضاء الأسرة أمام التلفاز و هم يشاهدون الحجاج في المطار.

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

نظر «عارف» إلى والديه، فرأى دموعهما تتساقط من أعينهما. فسأل عارف والده متعجباً: يا أبي، لم تبكي؟! ^{حاله}

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟! ^{جمله حالیه}

الأب: حينما أرى الناس يذهبون إلى الحج، تمر أمامي ذكرياتي؛ فأقول في نفسي: ياليتني أذهب مرة أخرى!
پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛ و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم. ^{جمله حالیه}

رقية: ولكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الأم: لقد اشتاق أبوكمما إلى الحرمين الشريفين و البقيع الشريف.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عارف: أ أنتِ مُشْتاقَةٌ أيضاً؛ يا أمّاه؟

عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟! ^{جمله حالیه}

الأم: نعم، بالتأكيد يا بُنَيَّ.

مادر: بله، البته پسرکم.

الأب: كلُّ مسلمٍ حينَ يرى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتاقُ إِلَيْهِ.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عارف: ما هي ذكرياتكما عن الحج؟

عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الْب: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرَّةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاقِعِ فِي قِمَّتِهِ.

مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلعه آن عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ. هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَّاهُ؟

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد. ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بَنِيَّ. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مَرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ. وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تَوَلَّمْنِي.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند) و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْب: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشْرَفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (ببینم).

بِرُكُودِ الْمُنَجَّمِ

| | | |
|--|---|--|
| زَارَ ُ : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيِ : دویدن ، تلاش الْقِمَّةِ : قلعه «جمع: الْقِمَمِ» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد مَرَّ ُ : گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ» الْمَشْهَدِ: صحنه | بَنِيَّتِي: دخترکم تَعَبَّدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون الْخِيَامِ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ» الرَّجُلِ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ» رَمِي الْجَمْرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج) | أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) «رِجْلِي تَوَلَّمْنِي: پایم درد می‌کند.» إِشْتَاقٌ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَاقُ) أُمَّاهُ: ای مادرم بَنِيَّ: پسرکم |
|--|---|--|

📖 حول النص برگرد

عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اثنان زائدان)

۲. يَكُونُ مُرْتَفِعًا
 ۱. لَأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.
 ۳. أَمَامَ التَّلْفَازِ
 ۲. الرَّأْسِ يُؤَلِّمُنِي
 ۵. وَالِدَا الْأُسْرَةِ
 ۴. اِشْتَقَى إِلَيْهِ
 ۲. اَلْحُجَّاجِ فِي الْمَطَارِ

۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْةَ جَبَلِ النُّورِ؟

۲- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

۱- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْةَ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا. چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

۲- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ اَلْحُجَّاجِ ۲ فِي الْمَطَارِ ۲
 اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ
 اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا ۴

کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ ۵

چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

۱. اعضای زوج بدن : رجل، يد، إذن، عين، كف مؤنث هستند.
۲. حُجَّاج: جمع مكسر است و مفرده «حاج على وزن «فاعل» مشابه آن: سِيَّاح (سائح)، كُتَّاب (كاتِب)، جُهَّال (جاهِل)، عَلَّام (عالِم)، خُدَّام (خادم)، وُزَّات (وارث)، نُقَّاد (ناقد)، قُرَّاء (قارئ)، خُدَّاع (خادع)، عَمَّال (عامل)، زُّوَّار (زائر)، سُكَّان (ساكن)
۳. مَطَّار، مَجَّال، مَقَّام : اسم مكان بر وزن مَفْعَل هستند.
۴. موارد مورد توجه: حركت مُرْتَفِع
۵. نون مثنى و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند وَالِدَا الْأُسْرَةِ (والدان + الْأُسْرَةَ) - مسلمو الْعَالَمِ (مسلمون + الْعَالَمِ)

هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

أَحَالٌ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَوَلَدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفتِ «وَلَدٍ» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفتِ «الْوَلَدِ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدِ» است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ، فَرِحَةً.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَحَالٌ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.^{۱۱}

اِسْتَعْلَمَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الْأَلْعَبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کـ اخْتِزْ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ «أَحَالٌ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ. حرف عطف

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا. حرف عطف

دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.

امروز تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ

^{۱۱} تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

^{۱۲} جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی

۴- أَلطَّالِبَاتِنِ تَقْرَآنِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.

دو دانش آموز دختر با جدیت درسهایشان را می خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد. قاسم را می بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

■ در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

که اِخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَال:** ضَعِيفًا

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا^۱ وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. **الْحَال:** أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ...﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. **الْحَال:** مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خوشنودی خدا (خشنود و خدایسند) به سوی پروردگارت بازگرد. **الْحَال:** رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ^۲ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند: کسانی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند. **الْحَال:** هُمْ رَاكِعُونَ

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (ترجمه فولادوند)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتئ)

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وهن)

کتاب التمارین برگرد

● التمرین الأول:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٌ وَ اسْمٌ مَفْعُولٌ وَ اسْمٌ مَكَانٌ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٌ^۱ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُضَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطَرُودَ بِمُحَافَظَةِ مازندران. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعَطَّلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرد از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُضَارِعٌ: اسم فاعل / يَسْكُنُ: فعل مضارع / صَادِقٌ: اسم فاعل / صَبَّارٌ: اسم مبالغه / مُحْتَرَمٌ: اسم مفعول / مِنَ: حرف جر / الْمُسَافِرِينَ: اسم فاعل / وَاقِفِينَ: اسم فاعل / مَسْجِدِ: اسم مكان / ذَهَبَ: فعل ماضی / عَنِ: حرف جر / مُعَطَّلَةٌ: اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَيْ يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ؛ وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.
مُصَلِّحٌ: اسم فاعل / يُصَلِّحُ: فعل مضارع / مَوْقِفِ: اسم مكان / تَصْلِيحِ: مصدر

ب. مَا مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ هُوَ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ.

ج. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ:

۱- فِي قَرْيَةٍ / ۲- بِمُحَافَظَةِ / ۳- فِي يَوْمٍ / ۴- مِنَ الْأَيَّامِ / ۵- مِنَ الْمُسَافِرِينَ / ۶- عَنِ سَبَبِ / ۷- بِصَدِيقِي / ۸- بِالْجَرَّارَةِ / ۹- إِلَى مَوْقِفِ

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟ هُوَ يَعِيشُ فِي قَرْيَةٍ بِطَرُودَ بِمُحَافَظَةِ مازندران.

ه. اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

| | | | | |
|-------------------------|----------------------|---------------------|-------------------------|-------------------------|
| سَادَةٌ: سَيِّدٌ | قَرْيٌ: قَرْيَةٌ | رَجَالٌ: رَجُلٌ | أَيَّامٌ: يَوْمٌ | سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ |
| مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ | أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ | مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ | جَرَّارَاتٌ: جَرَّارَةٌ | جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ |

.....
الْمُعَطَّلُ: خراب شده الْجَرَّارَةُ: تراکتور الْمَوْقِفُ: ایستگاه مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو

^{۱۳} پطرد، روستایی است از توابع بخش گیل خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

- التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرِغْدٍ
- ۱- الْأَصْدِقَاءُ الْأَحِبَّاءُ الْأَقْرَبَاءُ الْأَرْبَعَاءُ
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحِبَّاءُ (دوستان)، الْأَقْرَبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
- ۲- الطَّيْنُ الْمِلْفُ التُّرَابُ الْحَجَرُ
 الطَّيْنُ (گل)، التُّرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْمِلْفُ (پرونده)
- ۳- الْأَعْيُنُ الْأَكْتَاثُ الْفَأْسُ الْأَسْنَانُ
 الْأَعْيُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتَاثُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْفَأْسُ (تبر)
- ۴- الْغُرَابُ الْعُصْفُورُ الْحَمَامَةُ الْمَائِدَةُ
 الْغُرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (گنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْمَائِدَةُ (سفره طعام)
- ۵- الْعَظْمُ اللَّحْمُ الْعَامُ الدَّمُ
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الدَّمُ (خون) / الْعَامُ (سال)
- ۶- الْخِيَامُ أَمْسٌ عَدَاً الْيَوْمُ
 أَمْسٌ (دیروز)، عَدَاً (فردا)، الْيَوْمُ (امروز) / الْخِيَامُ (چادرها)

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بِرِغْدٍ

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱
 پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الْآخِرَةُ: مجرور به حرف جرّ
- ۲- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الاسراء: ۸۱
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ البقرة: ۴۳
 از بردباری و نماز یاری بجویند. / الصَّبْرِ: مجرور به حرف جرّ
- ۴- ﴿فَأَنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ المائدة: ۵۶
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ۵- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ. بِرِغْدٍ

- ۱- اِنِّي الصَّغِيرُ (پسر کوچکم) بَنِي: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ (دختر کوچکم) بَنِيَّتِي: دخترکم
- ۳- اَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ (بالترین[قسمت] کوه و سر آن) اَلْقِمَّةُ: قلّه

- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها الْمَوْقِفُ: ایستگاه
- ۵- سَيَّارَةٌ تَسْتَحْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. الْجَرَازَةُ : تراکتور
- ۶- صَفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ آدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد..... الْمُعْطَلَةُ: خراب

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرَكِدْ

| | | | |
|----|----------------------------------|--|---|
| ۱- | كُتِبَ: نوشت | قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد. | لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ |
| | | | لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی. |
| ۲- | تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد | الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند. | رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید. |
| | | | تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند. |
| ۳- | مَنَعَ: بازداشت، منع کرد | مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم. | لَا تَمْنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن. |
| | | | شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم. |
| ۴- | إِمْتَنَعَ: خودداری کرد | لَنْ مَتَّنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد. | لَا مَتَّنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید. |
| | | | كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود. |
| ۵- | عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد | لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟ | أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟ |
| | | | الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند. |
| ۶- | عَامَلَ: رفتار کرد | إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن. | إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن. |
| | | | كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند. |
| ۷- | ذَكَرَ: یاد کرد | قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است. | ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی. |
| | | | قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند. |
| ۸- | تَذَكَّرَ: به یاد آورد | جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادر بزرگ مرا به یاد آوردند. | سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد. |
| | | | لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم. |

نکته: لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لِمَ تَكْتُبِي دَرَسَكِ؟ درست را ننوشتی.

^{۱۴} الْجَرَازَةُ: علی وزن فَعَالَةٍ اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می‌کند به معنی تراکتور.

^۱ جِهَازٌ: شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه(دستگاه)، ابزار، وسیله / آلَةٌ: اسباب، ادوات، وسیله،سند، / آدَاةٌ: ابزار، ابزار دست، وسیله.

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ^۱

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ^۲ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً^۳ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا^۴ حَيَّةً. هُوَا^۵ أَسْمَاكِ الزَّيْتَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَايِسَ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءِ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءِ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَا: مبتدا / مُعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَايِسَ: مفعول / الْحَيَّةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

ماهی تیلاپیا



ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارِ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارِ: مفعول

- ۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أَطْلَقَ: رها کرد ۳- الْمُتتَالِيَةً: پی در پی ۴- بَلَعَ: بلعد ۵- الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: الهواي»

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بِرِجْدٍ

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهَيْنِ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا^{۱۶}.

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را در حال توانایی (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

^{۱۶} الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: الهواي» اسم فاعل است؛ چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می‌دهیم. مانند: الْقَضَاةُ (القاضي)، الْعُدَاةُ (العادي)، الثَّهَاءَةُ (الناهي)، الْمَشَاةُ (ماشي)

^۱ أَقْوَى، بر وزن «أفعل»: اسم تفضیل مذكر است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَنْقَى، أَعْلَى

^{۱۸} عفا: عفو کرد (حروفه الأصلية «ع ف و») / مقتدر: با اقتدار، توانا / اقتدر: [قدر] علیه: بر او توانائی یافت

- ۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.
هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أذْنَبَ^۱ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.
هرکس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
انسان نیکوکار هرچند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَتَقُمْ بِهِ وَحِيدًا^۲ وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد/ قام ب: اقدام کرد به
اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا
۱. عفا: عفو کرد ۲. أَذْنَبَ: گناه کرد

● التَّمَرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمْعِهِ. بَرِّدْ

- ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات
- ۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات
- ۳- فَرِيَسَةٌ ، فَرَايس
- ۴- قُرْبَانٌ ، قُرَابِين
- ۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء (خطأ)
- ۶- مَطْعَامٌ ، مَطَاعِم (مَطْعَم)
- ۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات
- ۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات
- ۹- شُعْبٌ ، شُعَب (شُعْبَةٌ)
- ۱۰- عَظْمٌ ، أَعْظِم (أَعْظَم)
- ۱۱- تَمَثَالٌ ، أَمَثَلَةٌ (مِثَال)
- ۱۲- سِنٌّ ، سَنَوَات (سَنَةٌ)
- ۱۳- عَصْرٌ ، عَصُور
- ۱۴- صَنَمٌ ، أَصْنَام
- ۱۵- حَاجٌّ ، حُجَّاج
- ۱۶- دَمْعٌ ، دُمُوع
- ۱۷- وَجْهٌ ، وَجُوهُ
- ۱۸- بِنْتُ ، أَبْنَاء (بِنْتُ يَا ابْنَةَ، جمع سالمها: بنات)، أَبْنَاء (إِبْن)
- ۱۹- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ
- ۲۰- آيَةٌ ، آيَات

^{۱۹} وَحِيدًا ≠ مَعًا

الدرس الثالث برکد

((الْعِلْمُ صَيْدٌ وَالْكِتَابَةُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رسول الله ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتْبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِفٍ)

کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته عباس محمود العقاد، با تصرف)

نائب فاعل

إِنَّ الْكَتْبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

کتاب‌ها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)

اسم فاعل در نقش صفت

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد.

مستثنی منه محذوف

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و محدودسازی گزینش کتاب‌ها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای کودکی یا بیماری است.

صفت جمله وصفیه

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛

اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربه‌ی یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه باشد).

جواب شرط

فعل شرط

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتْبًا مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر (ایده) می‌شود.

مضاف إليه

مفعول

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتَّابٍ،

و بنابراین می‌خواهم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

اسم تفضیل

لَإِنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءً ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوع‌های متعدد لذت‌بخش‌تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را
 می‌خوانم.

مبتدأ خبر
 وَاَنَا وَاتَّقِ أَنْ كَلَّ كَاتِبٌ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونُ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.^۲
 و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

جمله وصفیه

جمله وصفیه

فَرَبَّ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوْتِرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ
 فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد، و چه بسا کتابی که
 خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند (ورق بزند)؛ اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

جواب شرط

فعل شرط

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا
 بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش
 دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

مبتدأ خبر

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.

عقاد ادیب (نویسنده)، روزنامه‌نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

مضاف الیه
موصوف

مستثنی منه محذوف

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْخُرَيْيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ الْعُلَى رَعْمَ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.^{۲۲}

عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با وجود
 شرایط دشوارش فقط شادابی (فعالیت) می‌بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط نمی‌بینم.^{۲۳}

اسم تفضیل

اسم مکان

اسم تفضیل اسم فاعل

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي

المجالات المختلفة. اسم فاعل
اسم مکان

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی‌گمان او بیشتر از صد کتاب
 در زمینه‌های مختلف (گوناگون) به کتابخانه عربی افزوده است.

۲ آخر: اسم تفضیل و مؤنث آخری / آخر: اسم فاعل و مؤنث آخره

۲ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

۲ با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می‌شود. ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. برای ظروف، صفت مفرد مؤنث (القاسية) آورده شده است.

۲ این عبارت جایگزین می‌شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّعْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

۲ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدٌ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)

۲ الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

۲ الْمَجَالَاتُ: زمينه‌ها (جمع سالم مؤنث) و مفرده: الْمَجَالُ (اسم مکان، مفرد مذکر)

مستثنی منه محذوف

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.^{۲۷}
عقاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.

و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

معادل ماضی استمراری

مستثنی منه محذوف

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

المُعْجَم بِرُكُود

| | | |
|---|--|---|
| أَصَافَ: افزود (مضارع: يُصِفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى: بی‌نیاز گردانید (مضارع: يُعْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت بخش‌تر التَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يُحَدِّدُ) | تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْثَانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الضَّحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكَتَابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ» | الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَائِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يَقُولُ» |
|---|--|---|

حول النص برگرد

✓ x

ك. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأُ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَيَّ دُكْتُورَاهُ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا.
عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکترای افتخاری به دست آورد.

۲- رَبِّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیآوری (نمی‌آوری).

۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.
کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

^۲ اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

-✗.....
 ۴- تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
 از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است.
-✓.....
 ۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
 عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است.
-✗.....
 ۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
 هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست.

کھ ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

معادل ماضی منفی

- ۱- لِمَاذَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
 لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
- ۲- بَأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتاب‌ها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
 شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.
- ۳- كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
 فَقَدَ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.
- ۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
 فَقَدَ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
- ۵- مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟ معیار و سنجش کتاب‌های مفید چیست؟
 الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ.
- ۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
 مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ.

هـ اِعْمَلُوا هـ بَرَكِد

أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حَامِدًا» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه^{۲۸} و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

^{۲۸} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه است.

| | | | | |
|------------|--------------|----------------------------|--------|----------|
| حَصْرًا | الزَّمْلَاءُ | فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ | إِلَّا | حَامِدًا |
| مستثنی منه | مستثنی منه | ادوات استثناء | مستثنی | مستثنی |
| حَصْرًا | الزَّمْلَاءُ | فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ | إِلَّا | حَامِدًا |
| مستثنی منه | مستثنی منه | ادوات استثناء | مستثنی | مستثنی |

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه ادوات استثناء مستثنی

کَمَا اخْتَبَرُ نَفْسَكَ (۱): تَرَجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنَ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ ﴿۱۰۱﴾ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِأَبَايَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاصِتٍ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.﴾ رسول الله ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

۴- ﴿كُلُّ وَعَاءٍ^۴ يَضِيقُ^۵ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^۶ بِهِ.﴾ الإمام علي عليه السلام

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- ﴿كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ^۷ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ عَلَا.﴾ مَثَلُ عَرَبِيٍّ

هر چیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةَ

به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةَ

دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهْرَتٌ - بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاصِتٌ: روان شد ۴. الْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة» = الإِنَاء «جمع:

آنية» ۵. ضَاقَ: تنگ شد ۶. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۷. رُخِّصَ: ارزان شد ۸. عَلَا: گران شد ≠ رُخِّصَ

۹. مَحْرَمَةٌ: ج. مَحَارِمُ [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

■ یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از **إِلَّا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

إِلَّا به معنای «فقط و تنها»
با فعل مثبت یا ایجابی می‌آید.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

إِلَّا «حصریه» تأکید را می‌رساند.

ما شاهدتُ في المكتبةِ إِلَّا كاظماً. در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

که اِخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند.
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العنكبوت: ۳ و ۲ **اسلوب استثنا**
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...

۴- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ. **اسلوب استثنا**
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.

۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَسَ. **اسلوب استثنا**
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

معنای فقط و تنها با «إِثْمًا» و «إِلَّا»

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِثْمًا»

جمله ای که با **إِثْمًا** شروع شده باشد،
در ترجمه از تعبیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.
إِثْمًا النَّاسُ لِأُمِّ و **لِأَبِ**. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إِثْمًا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ و **حَيَاءٍ وَعَفَافٍ** و **أَدَبٍ**. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إِثْمًا الْعِزَّةُ لِلَّهِ و **لِرَسُولِهِ** و **لِلْمُؤْمِنِينَ**. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إِثْمًا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إِثْمًا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

^۲ «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

^{۳۱} مَصَادِرُ: منابع

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلا»

نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إلا**، از تعبیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.
 (۱) جمله منفی باشد (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا لای نهی
 (۲) مستثنی منه حذف شده باشد
 یعنی کلمه بعد از **إلا** را نتوانی از چیزی جدا کنی
 یا نقص در ارکان جمله قبل از **إلا** (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از **إلا** ناقص باشد
 یا هنگام ترجمه، جمله با حذف **إلا** زیبا و کامل بشود.

تنها + کلمه بعد از إلا + فعل مثبت

کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلا + فعل منفی

ترجمه
إلا با فعل منفی

ما تُرسلُ الأنبياء إلا مُبَشِّرِينَ و مُنذِرِينَ.
 فعل منفی مفعول اداة استثناء حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

تفاوت إلا با إن+لا تفاوت ألا با لا توجه به تلفظ ألا (أن + لا)

لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ. (إلا: اداة استثناء+ اسم)
 هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ < (إلا: اداة حصر+ اسم)
 إِلَّا تَحَاوَلَ فَلَمْ تَنْجَحْ
 (إن + لای نفی+ تحاولون) که این شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أَلَا لَا تَعْلَمُ أَنَّ فِسِيلَةَ الْجَوْزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.
 (أُ به معنی آیا + لای نفی+ تَعْلَمُ)
 أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأْسًا وَ نَاوِلَهَا.
 (أُ به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبيه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسْبُؤُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.
 (أَنَّ + لای نفی+ يَسْبُؤُونَ) که آن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.
 يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
 (أَنَّ + لای نفی+ تَكُونَ) که آن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحة تغییر کند.

که التمرین برگرد

● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالية من کلمات المعجم.

أغنى: بی. نیاز گردانید

۱- جعله غنياً لا حاجة له.

او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد.

۳۲ ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبی: امتناع ورزید

- ۲- شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ. شخصى که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد.
أَلصَّحَفِيّ: روزنامه‌نگار
- ۳- الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ. مرحلهٔ تحصیلی بعد از دبستان
التَّائُوِيَّةُ: متوسطه، دبیرستان
- ۴- الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ. دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد.
الْمُفَكِّرُ: اندیشمند
- ۵- الْأَوْضَاعُ وَالْأَحْوَالُ الَّتِي تُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا. اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش.
الظُّرُوفُ: شرایط

● التمرين الثاني: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ. بَرِّكِدْ

- ۱- سَعَّرَ الْعَنْبَ فِي نِهَائَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
(يَعْلُو يَرُخُّصُ يَكْتَثِرُ يَغْضُ)
يَعْلُو (گران می‌شود) / يَرُخُّصُ (ارزان می‌شود) // يَكْتَثِرُ (زیاد می‌شود) / يَغْضُ (کاهش می‌دهد)
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ بِهَا.
(جَدِيرٌ شَلَّالٌ تَلْفَازٌ ظُرُوفٌ)
جَدِيرٌ (شایسته) / شَلَّالٌ (آبشار) / تَلْفَازٌ (تلفن) / ظُرُوفٌ (شرایط)
مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التُّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.
(طَبَعْنَا تَصَفَّحْنَا رَكَبْنَا أَكَلْنَا)
طَبَعْنَا: چاپ کردیم / تَصَفَّحْنَا: ورق زدیم / رَكَبْنَا: سوار شدیم / أَكَلْنَا: خوردیم
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
(وَعَاءٌ زُجَاجًا حَدِيدًا نَحَاسًا)
وَعَاءٌ: ظرفی = إِنَاءٌ / زُجَاجًا: شیشه‌ای / حَدِيدًا: آهنی / نَحَاسًا: مسی
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.
- ۵- حَارَسَ الْفُنْدُقِ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.
(يَحْفَظُ يَمَرُّ يَقْدِفُ يَسْهَرُ)
يَحْفَظُ: پابین می‌آورد، تخفیف می‌دهد / يَمَرُّ: تلخ می‌کند / يَقْدِفُ: پرتاب می‌کند / يَسْهَرُ: بیدار می‌ماند
نگهبان هتل، همهٔ شب را (سراسر شب) همراه دوستش بیدار می‌ماند.

● التمرین الثالث: اَمَلًا الْجَدُولَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ. بَرِّكِدْ

الرَّمز

عَبَاءَةٌ
مَأخُودٌ
مُتَذَكِّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
حِرْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَفْلَامٌ
بِطَاقَةٌ
أَقْمَارٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سُهُولَةٌ
نَفَقَاتٌ
سِرْوَالٌ
وَالِدَةٌ
كِرَاسِيٌّ
بِهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيذٌ
إِرْسَالٌ
بِرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

هُوَ عِبَادَةُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٣١﴾

و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند. (فولادوند)

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|-----------------------|----|
| ع | د | و | ا | ن | دشمنی: عدوان | ۱ |
| ح | م | ا | م | ة | کبوتر: حمامه | ۲ |
| م | ت | ذ | ک | ر | به یاد آورنده: متذکر | ۳ |
| ع | ب | ا | ء | ة | چادر: عَبَاءَةٌ | ۴ |
| م | أ | خ | و | ذ | گرفته شده: مَأخُودٌ | ۵ |
| ت | ع | ا | ر | ف | آشنایی: تَعَارُفٌ | ۶ |
| م | ق | ط | و | ع | بریده شده: مَقْطُوعٌ | ۷ |
| ح | ر | ب | ا | ء | آفتاب پرست: حِرْبَاءٌ | ۸ |
| ظ | ا | ه | ر | ة | پدیده: ظَاهِرَةٌ | ۹ |
| أ | ق | م | ا | ر | ماه‌ها: أَقْمَارٌ | ۱۰ |
| ب | ط | ا | ق | ة | کارت، بلیت: بِطَاقَةٌ | ۱۱ |
| أ | ف | ل | ا | م | فیلم‌ها: أَفْلَامٌ | ۱۲ |
| م | ع | ج | و | ن | خمیر: مَعْجُونٌ | ۱۳ |
| ب | ض | ا | ع | ة | کالا: بِضَاعَةٌ | ۱۴ |
| أ | ن | ه | ا | ر | رودها: أَنْهَارٌ | ۱۵ |
| ت | ع | ل | ی | م | یاد دادن: تَعْلِيمٌ | ۱۶ |
| س | ه | و | ل | ة | آسانی: سُهُولَةٌ | ۱۷ |
| أ | ص | ن | ا | م | بت‌ها: أَصْنَامٌ | ۱۸ |
| ن | ف | ق | ا | ت | هزینه‌ها: نَفَقَاتٌ | ۱۹ |
| ک | ر | ا | س | ی | صندلی‌ها: كِرَاسِيٌّ | ۲۰ |
| و | ا | ل | د | ة | مادر: وَالِدَةٌ | ۲۱ |
| س | ر | و | ا | ل | شلوار: سِرْوَالٌ | ۲۲ |
| ب | ه | ا | ئ | م | چارپایان: بِهَائِمٌ | ۲۳ |
| إ | ر | س | ا | ل | فرستادن: إِرْسَالٌ | ۲۴ |
| أ | ع | ل | ا | م | پرچم‌ها: أَعْلَامٌ | ۲۵ |
| ح | ج | ا | ر | ة | سنگ‌ها: حِجَارَةٌ | ۲۶ |
| ت | ل | م | ی | ذ | دانش‌آموز: تَلْمِيذٌ | ۲۷ |
| ب | ر | ا | م | ج | برنامه‌ها: بَرَامِجٌ | ۲۸ |

■ به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر / جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول / دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المحل الإعرابی لما أُشیرَ إليه بخط. برگرد

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ}.

| | | |
|---------------------|---|--|
| ۱. الْعَمَالُ | أ. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ» ب. إِسْمٌ مُبَالَغَةٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلِ فَاعِلٌ | مُبْتَدَأٌ <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۲. الْمُجْتَهِدُونَ | أ. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلِ ب. إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُنْتَهَى، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ مُضَافٌ إِلَيْهِ | صِفَةٌ <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۳. يَشْتَغِلُونَ | أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مَعْلُومٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ | خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۴. الْمَصْنَعِ | أ. إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلِ ب. إِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ | مُضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۵. نَجَحَتِ | أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <input checked="" type="checkbox"/> | |
| ۶. الطَّالِبَاتُ | أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلِ ب. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ مُؤنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ | مُبْتَدَأٌ فَاعِلٌ <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۷. الْإِمْتِحَانِ | أ. مَصْدَرٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلِ ب. إِسْمٌ تَفْضِيلٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ ^۲ | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> صِفَةٌ |

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی ۲- مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

● التمرین الخامس: برگرد

أ. كَمَّلِ الْفَرَاقَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عُشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيدًا عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاحُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عُشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدِفُ الْفِرَاحُ نَفْسَهَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ^۱ جَدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ۱- المرعب: ترسناك

برای دبیر: بعیداً: «حال و صاحبها: عَشٌّ» و می‌تواند «نایب مفعول فيه=مکانا بعیداً» باشد. / «أكثر»: از نظر دکتر عباچی ← «حال و صاحبها: ارتفاع» و می‌تواند «نایب مفعول مطلق» باشد. / «عده»: «نایب مفعول مطلق» / «أسفل»: «نایب مفعول فيه=مکانا أسفل/ «جداً»: مفعول مطلق برای فعل محذوف و مانند آن: أيضاً، شكراً، عفواً، إضافةً، رجاءً، حتماً

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل»... **نامیده می‌شود**..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان **می‌سازد**... و هنگامی که جوجه‌هایش **بزرگ می‌شوند**.... از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها **یکی، یکی**.... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از **هزار**... متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها **برخورد می‌کنند**... پدر و مادر، پایین کوه چشم به‌راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **دشوار**.. شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

عُشَّةٌ (عُشٌّ: مفعول / هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفِعَةٌ (صفت) - فِرَاحُهُ (فِرَاحٌ: فاعل / هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به حرف جرّ) - بِالضُّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاحٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) - الْفِرَاحِ (مضاف الیه) - مَشْهُدٌ (خبر) - مُرْعَبٌ (صفت) - حَيَاةٌ (مجرور به حرف جرّ) - الْفَاسِيَةِ (صفت).

ج. عَيِّنْ تَوْعَ «لا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. اِبْحَثْ عَن مَّتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتٌ وَ قَرِيبٌ وَ تَصْغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقَلُّ وَ أَعْلَى.»
تَحْتٌ ≠ فَوْقُ / قَرِيبٌ ≠ بَعِيدٌ / تَصْغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ / أَقَلُّ ≠ أَكْثَرُ / أَعْلَى ≠ أَسْفَلُ

ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاحٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَاتٌ.»
جِبَالٌ: جَبَلٌ / مُفْتَرِسِينَ: مُفْتَرِسٌ / فِرَاحٌ: فِرَاحٌ / صُخُورٌ: صَخْرَةٌ / مَرَاتٌ: مَرَّةٌ

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرِّكِدْ

| | |
|---|---------------------------|
| أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست | ۱- عِلْمٌ: دانست |
| رَجَاءٌ، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا شوید. | ۲- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد |
| لَا تُرْسِلْ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستد (للمؤنث) | ۳- أَرْسَلَ: فرستاد |
| أَلْعَابِدُونَ: پرستنده أَعْبَدُونِي: مرا بپرستید | ۴- عَبَدَ: پرستید |
| رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید. | ۵- سَاعَدَ: کمک کرد |
| أَلْمَطْبُوحُ: پخته، پخته شده | ۶- طَبَخَ: پخت |
| تَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم | ۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت |

● **الْتَمَرِينَ السَّابِعُ: عَيْنَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. بِرْگُرد**۱- **مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.**

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف الیه

۲- **عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.**

دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: صفت

۳- **يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.^{۳۴}**

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلِمًا: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی

۴- **الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.**

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

الْعِلْمُ: مبتدا / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- **أَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.**

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضْعَفٌ: مبتدا ، مَنْ: خبر / النَّاسِ: مضاف الیه / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ / سِرِّهِ: مضاف الیه

● **الْتَمَرِينَ الثَّامِنُ: اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بِرْگُرد**

(اسم الفاعلِ وَ اسم المفعولِ وَ اسم المبالغةِ وَ اسم التفضيلِ وَ اسم المكانِ)

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾^{۵۳} یوسف:

پی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند و ولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

۲- **إِعْلَمْ بِأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ»** .^{۵۴} امیر المؤمنین علی علیه السلام

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَلٌ، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

^۳ برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.

هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان)

دوست

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خیر: خبر/ صديق: مجرور به حرف جرّ ، من صديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم / صديق ≠ عدو

^۴ أبداً: همیشه اما در جملات منفی به معنای هرگز می‌باشد.

۳- «أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالِدَمُّ». أمير المؤمنين علي عليه السلام
بزرگترین حماقت، زیاده روی در ستایش و نکوهش است.

أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ ترین): اسم تفضیل
بیشتر بدانیم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحَمَقُ: مضاف الیه / الْإِغْرَاقُ: خبر / فِي الْمَدْحِ: جار و مجرور

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ:^{۳۵}
طلب نیاز از نا اهلش سخت تر از مرگ است.

أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت تر): اسم تفضیل
بیشتر بدانیم: طَلَبُ: مبتدا / الْحَاجَةُ: مضاف الیه / مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور / أَهْلُ: مضاف الیه / هَا: مضاف الیه / أَشَدُّ: خبر /
مِنَ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا»^{۳۶} أمير المؤمنين علي عليه السلام
به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعَلِّمٍ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ». أمير المؤمنين علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر ستمدیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می رساند.)

الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول
بیشتر بدانیم: يَوْمٌ: مبتدا / الْعَدْلُ: مضاف الیه / الظَّالِمِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى» / أَشَدُّ: خبر / يَوْمٌ: مجرور به حرف
جرّ «مِنْ» / الْجَوْرُ: مضاف الیه / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

^{۳۵} اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا». حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

^{۳۶} برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می شود. (از اداة شرط) كُنْتُ (فعل شرط).

الدرس الرابع بگرد

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند. این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی^۷ می‌شناسند.

الفَرَزْدَقُ

الفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ^۸ ثَلَاثَةَ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام از او دربارهٔ پسرش پرسید؛ و او گفت: این پسر است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

مفعول

مفعول مطلق تأکیدی

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ^۹ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

مفعول

معادل ماضی استمراری

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُجِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حَبَّةَ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود بر آنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

^۷ ناشناخته شمردی

^۸ حالاً / حالاً: في الوقت الحالي، الآن

^۹ رَحَلَ - - عن المكان: از آن جای رفت / - الى الْمَكَانِ: به آن جای درآمد / - البلاد: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأُمَرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.^{۴۰}

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.^{۴۱}

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مَرَدِي مِنْ أَهْلِ شَامٍ كَفْتِ:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجْرِ!؟»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرَعْبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ». هِشَامُ تَرَسِيدٌ كَمَا أَنَّ أَهْلَ شَامٍ أَوْ رَا بَشَنَاسَنَدٌ وَ بَهْ أَوْ هَمِچُونِ مَحَبَّانِ (عَاشِقَانِ) عَلاقَه مَند شُونَد (تَهْمَايِلِ وَ رَغْبَتِ پَیْدَا كُنَنَد)، پَس كَفْتِ: «اِي مَرَدِ، اَوْ رَا نَمِي شَنَاسَم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَد.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.» پَس فَرَزْدَقُ كَفْتِ: «مَنْ أَوْ رَا خُوبٌ مِي شَنَاسَم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا: سَپِس اِيْن قَصِيْدَه رَا بَه زِيَايِي سِرُوْد:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَ طَأْتَهُ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْجِلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

^{۴۰} نَصَبَ: نَصَبَ كَرَد (مَتَعَدِي، مَعْلُوم) - نُصِبَ: نَصَبَ شَد (مَتَعَدِي، مَجْهُول)

^{۴۱} كِبَارٌ ≠ صِغَارٌ مَفْرَدشان كَبِيرٌ ≠ صَغِيرٌ / أَكْبَرُ جَمْعُهُ أَكْبَارٌ

^{۴۲} الشَّامُ شَامِلٌ چَهَارِ كِشُورِ كُنُونِ: سُورِيَه، لُبْنان، اَرْدن وَ فِلَسطِينِ اشغالی مِي شُود.

^{۴۳} رَائِعٌ: عَالِي، اسْتِثْنَائِي، زِيَا، بَاشكُوه، جَالِب، باعظمت، شُكُوف

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.
و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدوده احرام، او را می شناسند.
این فرزندی بهترین همه بندگان خداست.
این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.
و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.
عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می شناسند.

المعجم برگرد

| | | |
|--|--|--|
| إِذْ جَاءَ نَاكِهَانَ آمَدَ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءَ: دشت مکه يَبْنَمَا: در حالی که الْتَقَى: پرهیزگار جَهَرَ بِـ: آشکار کرد | أَلْجَلَّ: بیرون احرام رَحَلَ: کوچ کرد رَغَبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) العرب: عرب | الْعَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الكبار: بزرگان «مفرد: الكبير» الضغار ≠ مدح: ستود نصب: برپا کرد، نصب کرد التقي: پاک و خالص الوطاة: جای پا، گام |
|--|--|--|

حول النص برگرد

کھ اکتب جواباً قصیراً، حسب نص الدرس.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ
دوستی فرزندق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟ - فرزندق دوستی خود را پنهان می کرد.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - أَبُوهُ
چه کسی فرزندق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ
فرزندق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک به حج رفت.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْتِ ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
فرزندق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه ای در کویت متولد شد، و در بصره زیست.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
فرزندق در کدام دوره و عصری زندگی می کرد؟ - در دوره اموی

۶- إِلَى مَنِ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ
فرزندق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه

بِإِغْلَامٍ بِرُكُودٍ

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

■ چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر

■ مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید

■ نقش کلمه «اِسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

■ این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَعْفَرْتُ» تاکید کرده است.

■ به مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیده‌های تأکیدی

مانند: «بی‌گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می‌کنیم.^{۴۴}

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

■ دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّٰلِحِيْنَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

■ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان

می‌کند؛ مانند «اِسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

صفت

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی

به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهِدُ اُمُّ لَتَرْبِيَةَ اَوْلَادِهَا اِحْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

^{۴۴} دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیده‌های تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً» و «قطعاً» کنار فعل استفاده می‌کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.
 مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.
 ■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجامِ فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافُ الیه ندارد.
 ■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجامِ فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافُ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

إِفْتِعَال، إِسْتِفْعَال، إِنْفِعَال، إِفْعَال، تَفْعِيل، تَفَعُّل، تَفَاعُل، مُفَاعَلَةٌ؛ مثال:

| باب | ماضی | مضارع | مصدر |
|--------------|--------------|--------------|---------------|
| إِفْتِعَال | إِفْتَحَرَ | يَفْتَحِرُ | إِفْتِحَارٌ |
| إِسْتِفْعَال | إِسْتَحْدَمَ | يَسْتَحْدِمُ | إِسْتِحْدَامٌ |
| إِنْفِعَال | إِنْسَحَبَ | يَنْسَحِبُ | إِنْسِحَابٌ |
| إِفْعَال | أَرْسَلَ | يُرْسِلُ | إِرْسَالٌ |

| باب | ماضی | مضارع | مصدر |
|-------------|-----------|-------------|-------------|
| تَفْعِيل | عَلَّمَ | يُعَلِّمُ | تَعْلِيمٌ |
| تَفَعُّل | تَقَدَّمَ | يَتَقَدَّمُ | تَقَدُّمٌ |
| تَفَاعُل | تَعَارَفَ | يَتَعَارَفُ | تَعَارُفٌ |
| مُفَاعَلَةٌ | سَاعَدَ | يُسَاعِدُ | مُسَاعَدَةٌ |

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند،^{۴۰} آشنا شوید:

| ماضی | مضارع | مصدر |
|--------|----------|------------|
| صَبَرَ | يَصْبِرُ | صَبْرٌ |
| ذَكَرَ | يَذْكُرُ | ذِكْرٌ |
| عَرَفَ | يَعْرِفُ | مَعْرِفَةٌ |
| رَغِبَ | يَرْغِبُ | رَغْبَةٌ |
| فَتَحَ | يَفْتَحُ | فَتْحٌ |

| ماضی | مضارع | مصدر |
|--------|----------|---------|
| جَلَسَ | يَجْلِسُ | جُلُوسٌ |
| خَرَجَ | يَخْرُجُ | خُرُوجٌ |
| طَافَ | يَطُوفُ | طَوَافٌ |
| نَامَ | يَنَامُ | نَوْمٌ |
| عَاشَ | يَعِيشُ | عَيْشٌ |

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

^{۴۰} مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری هستند که با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

که اختیر نفسک: اِنْتخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكَرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الف. قطعاً شکیبایی کن. ب. به زیبایی صبر کن. المعارج: ۵
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الف. خدا را همیشه یاد کنید. ب. خدا را بسیار یاد کنید. الأعراب: ۴۱
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت. النساء: ۱۶۴
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ الف. و مانند ملائک فرود آمدند. ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند. الفرقان: ۲۵

که التمارین برگرد

● التمرین الأول: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا. ^۱ اَلْمُتَنَبِّي
- ۳- اَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. ^۲ مَثَلٌ
- ۳- اِدَّعَى ^۳ التَّغْلِبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَثَلٌ
- ۴- مَنْ سَعَى رَعَى ^۴، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. ^۵ مَثَلٌ
- ۵- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ ^۶ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
- ۶- مَدَّ ^۸ رَجُلٌكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. ^۹ مَثَلٌ
- ۷- عِنْدَ الشَّدَائِدِ ^{۱۰} يُعْرِفُ الْإِخْوَانَ. مَثَلٌ

- | | | |
|--|-----------------------------|--------|
| دوست آن باشد که گیرد دست دوست | در پریشان حالی و درماندگی | سعدی |
| چو با سفله گویی به لطف و خوشی | فزون گرددش کبر و گردن کشی | سعدی |
| آن نشیدی که حکیمی چه گفت؟ | مور همان به که نباشد پَرش | سعدی |
| به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب | فردوسی | |
| هر آن چیز کانت نیاید پسند | تن دوست و دشمن بدان در میند | فردوسی |

4 ز روباهی بپرسیدند احوال

ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار

5 هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان

7 پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

- ۱- اللَّئِيمُ: فرومایه ۲- مَرَدَدٌ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادَّعى: ادعا کرد ۵- رَعَى: چرید
 ۶- لَزِمَ المَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + المَنَامُ: خواب) ۷- الأَحلامُ: رؤیاها «مفرد: الأَحلم»
 ۸- أَنبَتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الكِساءُ: جامه = لباس، مَلَبَسُ
 ۱۱- الشَّدائدُ: سختی‌ها «مفرد: الشَّديدة»

۱- لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.

هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی

۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَدًا. الْمُمتَبِّي

اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می‌شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می‌کند.

چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی

۳- الْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَثَلٌ

عاقل خانه‌اش را روی صخره و نادان خانه‌اش را روی شن می‌سازد.

به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی

۴- ادَّعى التَّغَلُّبَ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّنْبُ مَثَلٌ

روباهِ چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم

ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار

۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ المَنَامَ رَأَى الأَحلامَ. مَثَلٌ

هر کس برود می‌چرد و هر کس بخوابد رویاها می‌بیند.

هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان

۶- إِذَا أَرَادَ اللهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ

هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می‌رویاند.

آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی

۷- مَدَّ رَجُلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَثَلٌ

پایت را به اندازه جامه‌ات، دراز کن.

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرِفُ الإِخوانَ. مَثَلٌ

دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

● التمرین الثانی: برگرد

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ لِحِكْمَتِهِ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلتَّوَّاضِعِ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ لِلتَّكَبُّرِ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ : وَضَعَ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷
هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مُعَلِّمٌ، مُؤَدِّبٌ) / اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: (الْجَبَّارِ) / اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ/ الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارُ: صفت / التَّوَّاضِعُ: مفعول / الْجَهْلُ: مضاف الیه

نَفْسٌ: مفعول / لِلنَّاسِ: جارّ و مجرور / نَفْسٌ: مضاف الیه / مُعَلِّمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الْإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ/ النَّاسِ: مضاف الیه

● التمرین الثالث: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمَهُ. برگرد

| | | | | |
|-------------------------------------|--------------|---------------|---------------|------------------|
| ۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد): | يَذَكَّرُ ● | يَذَكُرُ ○ | يَذَكَّرُ ○ | به یاد می‌آورد |
| ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد): | عَلَّمَ ○ | تَعَلَّمَ ● | تَعَلَّمَ ○ | یاد دادن..... |
| ۳- ماضی مُجَالَسَةُ (همنشینی کردن): | جَلَسَ ○ | أَجْلَسَ ○ | جَالَسَ ● | همنشینی کرد |
| ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد): | تَقَطَّعَ ○ | انْقَطَعَ ● | تَقَطَّعَ ○ | بریده شدن..... |
| ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد): | تَقَرَّبَ ● | قَرَّبَ ○ | إِقْتَرَبَ ○ | نزدیک شو..... |
| ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد): | يُقْعِدُ ○ | يَتَقَاعَدُ ● | يُقْتَعِدُ ○ | بازنشست می‌شود |
| ۷- امر تَمْتَنِعْ (خودداری می‌کنی): | إِمْتَنِعْ ○ | مَانِعٌ ○ | إِمْتَنِعْ ● | خودداری کن |
| ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند): | أَخْرَجَ ○ | تَخَرَّجَ ○ | اسْتَخْرَجَ ● | خارج کرد..... |
| ۹- وزن اسْتَمَعَ: | إِفْتَعَلَ ● | اسْتَفْعَلَ ○ | انْفَعَلَ ○ | حروف اصلی: س م ع |
| ۱۰- وزن اِنْتَضَرَ: | إِفْتَعَلَ ● | انْفَعَلَ ○ | اسْتَفْعَلَ ○ | حروف اصلی: ن ظ ر |

● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. برگرد

۱- الْحَجَّاجُ مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.

يَطْرُقُونَ يَطْرُدُونَ يَطْبَحُونَ يَطُوفُونَ

حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).

۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.

الزُّبْدَةُ الزُّبْدَةُ الزَّلُّ الزَّيْتُ

اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.

۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.

عِنْدًا جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ

(در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.

۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.

عُشْبَ عَلِمَ عَرَبَةَ عَبَاءَةَ

برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.

۵- الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.

اسْتَعَانَ اسْتَمَعَ اسْتَطَاعَ اسْتَلَمَ

بیشتر بدانیم: «استعان (ع و ن) و استطاع (ط و ع)» از باب استفعال و «استمع (س م ع) و استلم (س ل م)» از باب افتعالند.

حاجی حجر الاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

● التمرین الخامس: للتَّرْجُمَةِ. برگرد

(هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می دانی که؟

۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ ١ عَظِيمٍ حَوْلَهَا!؟

مغولها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند!؟

۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ٢ كَثِيرًا!؟

تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد!؟

۳- ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ٣!؟

نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می شود!؟

۴- ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ٤!؟

خفاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند!؟ (قادر به پرواز است)

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيباً؟!

تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعةَ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةً ° السَّاسَانِيْنَ؟! ^{صفت}

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانِدَا ۱ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنَ الْقَارِ؟!

اندازهٔ خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟!

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ۷؟!

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ ۸ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

-
- | | | |
|--|--|--|
| ۱- السُّور: دیوار | ۲- الدَّارِجَة: عامیانه | ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: موادّ آرایشی |
| ۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن | ۵- العَاصِمَة: پایتخت «جمع: العَوَاصِم» | ۶- دُبُّ الْبَانِدَا: خرس پاندا |
| ۷- الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مُفْرَد» | ۸- الرَّمَز: نماد، سمبل «جمع: الرُّمُوز» | |

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ. بَرَكِدْ

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ - هُ عِنْدَ الْجَفَافِ ۱ فِي غِلَافٍ ۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهُوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي ائْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اِخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفَرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ ۳ لِصَيْدِهِ.

.....

۱- الْجَفَافِ: خشکی ۲- الْغِلَافِ: پوشش ۳- الْجَافِ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیش‌تر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد (خوابی ژرف‌ناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر- می‌برد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کنند (می‌کاوند).

۴۶ نکته: «لیست» جمله بعد از نکره وصفیه نیست چون بکماء اسم معناست و صفت نمی‌پذیرد؛ بکماء، خبر اول آن و لیست، خبر دوم آن است.

◆ نَفَسٌ: مفعول / تَوَمَّأَ: مفعول مطلق نوعی / سَنَنَهُ: مجرور به حرف جرّ / احتیاج: مفعول مطلق نوعی / الْمَطَرُ: مضاف
 الیه / خُرُوجًا: مفعول مطلق نوعی / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَافُ: صفت

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بَرِّكِدْ

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^{الفتح: ۱}

بی گمان برای تو بطور آشکار فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)
 فَتَحًا: مفعول مطلق نوعی / مُّبِينًا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾^{الإنسان: ۳۳}

در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. فولادوند (قطعاً نازل کردیم)
 الْقُرْآنُ: مفعول به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِرَاثَ كَالْأَدْبِ». الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
 الْأَدَبُ: مجرور به حرف جرّ

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می شود.
 كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جارّ و مجرور / الْعِلْمُ: مستثنی

۵- يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.
 الْبَخِيلُ: فاعل / عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ: مضاف الیه / مُحَاسَبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ: مضاف الیه

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الْمُرَادِفِ وَ الْمْتَضَادِّ. (=) (≠) بَرِّكِدْ

| کلمات | ترجمه | کلمات | ترجمه |
|--------------------------------|-----------------------|-------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- سُهولةٌ .. ≠ .. صُعوبةٌ | آسانی ≠ سختی | ۹- كِسَاءٌ .. = .. لِبَاسٌ | لباس، جامه |
| ۲- اخْتِفَاءٌ .. ≠ .. ظُهُورٌ | پنهان شدن ≠ آشکار شدن | ۱۰- حَيَاةٌ .. = .. عَيْشٌ | جان، زندگی |
| ۳- اسْتِطَاعَةٌ .. = .. قَدْرٌ | توانست | ۱۱- سَلَامٌ .. = .. صُلْحٌ | صلح، سلامتی |
| ۴- واثِقٌ .. = .. مُطْمَئِنٌّ | مطمئن | ۱۲- بُنْيَانٌ .. = .. بِنَاءٌ | ساختمان |
| ۵- فَرِحَ .. = .. مَسْرورٌ | شادی | ۱۳- رَخِصٌ .. ≠ .. غَلَا | ارزان شد ≠ گران شد |
| ۶- نَزُولٌ .. ≠ .. صُعُودٌ | فرود آمدن ≠ بالا رفتن | ۱۴- أَعَانَ .. = .. نَصَرَ | یاری کرد |
| ۷- غِذَاءٌ .. = .. طَعَامٌ | خوراک | ۱۵- سَهْرٌ .. ≠ .. نَامٌ | شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید |
| ۸- ضَاقَ .. ≠ .. اتَّسَعَ | تنگ شد ≠ فراخ شد | ۱۶- دَارٌ .. = .. بَيْتٌ | خانه |

ملتمس دعای خیر: منصوره خوشخو